جلسه بیست و هفتم 27/3/1398

بسم الله الرحمن الرحیم

بحثی که تا کنون داشتیم اگر بخواهیم به صورت اجمالی نگاهش بکنیم، خدای سبحان هستی را خلق کرد و آدم را به عنوان خلیفه خودش بر سراسر هستی، نه فقط زمینیان قرار داد و سجده ملائکه و تمرد شیطان، تعلیم اسماء برای آدم، نهی از شجره و بعد اکل از شجره و بعد هبوط آدم، همه بحث هایی بوده که مفصل شده است. هبوط هم دو هبوط بود، هبوط عداوتی و هبوط هدایتی. هبوط هدایتی هبوطی بود که دین الهی پس از آن می آمد و توبه آدم قبلش محقق شده بود. با توبه آدم که به زمین آمد، هبوط هدایتی شد و دین الهی شامل حال انسان ها شد. پس از آمدن دین، انسان ها دو شاخه و دو راه در مقابلشان قرار گرفت، هدایت و کفر ضلالت و هدایت دو راهی بود که در مقابل انسان قرار گرفت و انبیاء و نظام عقل انسانی از درون و فطرت، نظام هدایت را، و شیطان و نفس اماره با تمام قوای شیطانی و جنود شیطانی و نفس اماره از درون آن نظام ضلالت را. بحث های این ها گذشت. انبیاء در طول تاریخ وقتی می آمدند نبرد جدی را بین حق و باطل برای تبیین حق و ابطال باطل داشتند. هم مرتبه نظر را شامل میشد که بیان باشد، تبیین باشد، هم مرتبه عمل را شامل میشد که جنگیدن باشد، ایستادن باشد، سختی باشد، تحمل باشد، همه این ها در زندگی حضرات انبیاء علیهم السلام محقق بود. این نبردی که از ابتدا بین حق و باطل ایجاد شد، دائما عده ای هدایت میشدند و عده ای به ضلالت می افتادند. عده ای اهل هدایت دوباره ممکن بود به گمراهی برسند در اثر تعلقات و عده از از اهل ضلالت با توبه به هدایت برسند. دائما تمییز بین حق و باطل در طول تاریخ با غلبه حق در هر دوره ای یا غلبه باطل ادامه داشته است. اسم این سنتی که انبیاء آوردند در طول تاریخ که این نبرد بین حق و باطل و تبیین حق و باطل را از آن نگاه و منظر ایجاد میکردند، اسمش را در قرآن کریم سنت تمحیص میگذارد. تعبیر قرآن این است که لیمحص الله الذین آمنوا و یمحق الکافرین. این محق کفر و محص ایمان. لیمحص الله الذین آمنوا و یمحق الکافرین. این خیلی تعبیر بلندی است در قرآن اگر کسی آیات قرآن را که در رابطه با این مسئله است پی بگیرد که این جریان محص و تمحیص و محق که در قرآن آمده است، نه به لفظ فقط، حالا عرض میکنیم بعضی از آیاتش را. اگر این ها را پی بگیرند، سنت های عظیمی را در رابطه با اینکه بشریت و عالم به چه سمتی باید حرکت بکند و چگونه به مرتبه محوصت و محوضت تامه میرسد، در قرآن کریم الی ما شاء الله آیات این را بیان کرده است. الی ما شاء الله که میگوییم خیلی زیاد است. یعنی هر جا که وارد بشوید، جریان انبیاء را که دارد نقل میکند، جریان انبیاء را با این نگاه و نظر و سنت ها دارد تطبیق میدهد و بیان میکند. لذا بحث این سیری که از ابتدای تاریخ از جریان آدم سلام الله علیه، یعنی مومنین به سمت محض شدن میروند و همچنین ابتدا در وجود هر انسانی سنت محق ایجاد میشود اگر بخواهد کمال پیدا بکند. سنت محق چیست؟ سنت محق این است که کفر از او کم کم جدا میشود. تعبیر قرآن این است که لیمیز الله الخبیث من الطیب. میز خبیث از طیب. این میز خبیث از طیب مراتبی دارد. مرتبه کفر و ایمان را شامل میشود، میز خبیث از طیب است، مرتبه معصیت و عصیان را از اهل ایمان شامل میشود، باز هم میز خبیث از طیب است. پس از سنت های مهم الهی در تمام ابتلائات و حوادث و وقایع سنت تمییز است که لیمیز الله الخبیث من الطیب، تا میز بدهد خبیث را از طیب، این سنت الهی است. اول میز خبیث از طیب است، سنت دوم چیست؟ و یجعل الخبیث بعضه علی بعض، یعنی خبیث را بعضی اش را بر بعضی اش ملحق بکند، فیرکمه، این ها متراکم بشوند. پس سنت اول سنت تمییز بین خبیث و طیب است. سنت دوم اجتماع خبیث ها و اجتماع طهارت هاست. این اگر در نظام اجتماعی و سنن اجتماعی دیده بشود آنقدر راهگشاست در نظام تربیتی که ابتدا باید در جامعه میز بین خبیث و طیب را ایجاد کرد. بعد از اینکه این محقق شد، برنامه ریزی دوم برای تراکم خبیث و تراکم طیب است. مثلا ببینید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کارش چی بود؟ میز بین خبیث و طیب در سنت تنزیل کتاب. یعنی در مقابل کفار و مشرکین پیغمبر ... میز بین خبیث و طیب در مرتبه کفر و ایمان. امیر مومنان چکار کردند؟ میز بین مومن و مسلم، که نفاق آشکار بشود. اینجا فیرکمه بود که خبیث متراکم بشود، خبیث ها به هم ملحق بشوند، لذا در مقابل امیر المومنین علیه السلام همه کفر و نفاق ایستادند. تراکم خبیث ها بود. یعنی نفاق هم به کفر ملحق شد، کفر و نفاق مقابل ایمان ایستادند. همچنین ایمان ها متراکم شد. چون در ابتلائاتی که پیش آمد، تشخیص چهره حق خیلی سخت بود. وقتی عده ای سابقه دار از اسلام جلو اسلام می ایستند، تشخیص خیلی سخت میشود. اینجاها لغزش خیلی زیاد میشود، ریزش خیلی زیاد میشود. اما کسی که اینجا میتواند دوام بیاورد و از این لغزش ها عبور بکند، این رویشش خیلی عظیم است. وقتی رویش خیلی عظیم است، یعنی تراکم طیب شده است. پس در این ابتلائات است که مومن مومن میشود. علم جواهر الرجال در کجا؟ در تقلب احوال. جوهره ایمانی و تراکم ایمان در کجاست؟ اگر کسی این سنت الهی را به عنوان سنت پایدار دائم نگاه کرد، هر جا میخواهد میز بین خبیث و طیب باشد باید تلاطم باشد، باید ابتلا باشد. و هر جا بخواهد بین خبیثات جمع بشود و بین طیبات جمع بشود، ابتلا باید در نهایت شدت باشد. اینطور نیست که بدون ابتلا، بدون سایه روشن ها رویش ها شکل بگیرد، چناچه ریزش ها هم همینطور است.

سوال: در تراکم ایمان تراکم فعلیت است؟

پاسخ: کلیتش این است که در نگاه خبیث ها تراکم به کثرت است، در کنار هم با حدود است، در نگاه ایمانی تراکم به رفع حدود است. یعنی هی بساطت ایجاد میشود، منتها نه سادگی به معنای سعه وجودی. پس در نور وحدت لحاظ میشود. در تراکم طیبات وحدت لحاظ میشود. یعنی هرچقدر طیب ها کنار هم جمع میشوند، چه در یک فرد، چه در اجتماع، وحدت ایجاد میشود. اما در ظلمت هرچقدر خبیث ها کنار هم جمع میشوند و ظلمت ها کنار هم جمع میشوند، کثرت اضافه میشود و این کثرت ها حدود زیادتر است. لذا تعبیر قرآن این است که الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور. ظلمات را کثیر آورده است، جمع آورده است. نور واحد آمده است نه انوار. یخرجهم من الظلمات الی النور. و الذین کفروا یخرجونهم من النور الی الظلمات. از وحدت نوریه ای که فطری شان است، به ظلمات میروند، به کثرت. یعنی اگر کسی مبتلا به کفر میشود، مبتلا به کثرت شده است. اگر کسی مبتلا به معصیت میشود، مبتلا به کثرت شده است. کسی که مبتلا به ایمان میشود، ابتلا در رابطه با ایمان عیبی ندارد به کار ببریم، ابتلا آزمایش است، اگر کسی مبتلا به ایمان میشود، به وحدت مبتلا شده است. پس اثر این باید اینطوری دیده بشود. جامعه مومنین باید اثرش وحدت بیشتر باشد. اگر کثرت است، معلوم میشود که جهات خباثت است، جهات ظلمت است، جهات عصیان است، جهات معصیت است، جهات کفر است، جهات شیطانی است. شیطان مظهر کثرت است. خلقتنی من نار و خلقته من طین. کثرت. یعنی از اول چی دید؟ ملائکه کثرت ندیدند، گفتند نحن نسبح بحمدک و نقدس لک، اما وقتی سجده شد، سجده یعنی وحدت. یعنی این تابع او شد و شد شأن او. اما اینکه گفت خلقتنی من نار و خلقته من طین، در حقیقت بلافاصله دو کثرت، دو ماده، دو چیز در قبال هم... انا خیر منه و قیاس در قبال این و منیت ها که انا خیر منه. خلقتنی من نار و خلقته من طین.

سوال: تمحیص هم در حوزه نظر است هم در حوزه جنگ و جهاد، جنگ و جهاد در انبیاء خیلی نمودش کمتر بوده است تا بحث نظری. یعنی نظر مقدم است؟ فقط در پیامبر اکرم است که میگویند جنگ و جهاد خیلی زیاد بوده است.

پاسخ: ببینید، جنگ و جهاد یک مرتبه ای را میطلبد... جنگ و جهاد به معنای قتال. چون جنگ و جهاد همه انبیاء داشتند. جهاد کاملش را همه انبیاء داشتند. اما قتال به معنای مقاتله و جنگیدنی که کشتن درش هست، این در همه انبیاء نبوده است. چرا؟ موطنش ایجاد نشده است. یعنی پیغمبر اکرم در مکه که بود، آنجا قتال نبود، اما جهاد بود. در مکه قتال نبود، لذا کفوا ایدیکم، آنجا وقتی آمدند گفتند اذن بدهید برای قتال، آیه نازل شد کفوا ایدیکم، نه، الان وقت قتال نیست. وقت قتال وقتی است که جمعیت مومنین به یک مرتبه ای میرسد که این ها میتوانند با آن نگاه الهی در مقابل اهل کفر بایستند و جامعه تشکیل بدهند. پس بحث این بود که انبیاء آمدند جهاد را محقق بکنند، جهاد محقق شد. همه انبیاء اهل جهاد بودند، همه انبیاء اهل مبارزه بودند، اسم جهاد را بگذارید مبارزه. مبارزه با قتال عام و خاصند. انبیاء اهل مبارزه بودند، اما اهل قتال؟ همه برایشان پیش نیامد. نه اینکه نبودند. قتال یک مرحله ای است که باید پیش بیاید تا قتال محقق بشود. اما مبارزه چی؟ مبارزه عام است. مبارزه آن مقابله ای است که از ابتدا مقابل باطل ایجاد میشود. منتها هر زمانی و دوره بنا به امکانات و استعداد و همراهان یک مرتبه ای از مبارزه جلوه میکند، یک مرتبه اش هم میشود قتال. اگر مرزهایش را تفکیک نکنیم، از همین شبهه استفاده میکنند که بگویند انبیاء اهل جهاد نبودند. نه. همه انبیاء اهل جهاد بودند. جهاد به معنای مبارزه. آقا میفرمایند اگر بخواهیم بمعنا بکنیم، شاید مبارزه لفظ خوبی باشد برایش. مبارزه هست، اما مبارزه گاهی در مرتبه کادر سازی است، گاهی در مرتبه تبیین است، ولی طرف مقابل میفهمد که این دارد مبارزه میکند. لذا حضرات معصومین همه اهل مبارزه بودند. هرچند قتال برای همه شان پیش نیامد. دشمن هم میفهمید که این ها اهل مبارزه اند و چون میفهمید با اینها برخورد مبارز را میکرد. چکار میکرد؟ حصرشان میکرد، تبعیدشان میکرد، زندانی شان میکرد، محدودشان میکرد، مواخذه شان میکرد، انواع و اقسام... از اول هم فهمیدند این ها، لذا فدک را که گرفتند، دیدند این فدک یک سرمایه برای مبارزه است. خودشان هم اظهار کردند در بعضی کلماتشان که اگر این دست هاشمیون باشد، این ها میتوانند حاکمیت را هم سرنگون بکنند با همین پشتیبانی که دارند. پس نگاه آن ها به حضرات معصومین مبارزه بوده است. و این مبارزه البته مرتبه ای ازش میشود مقاتله. لذا همه انبیاء مقاتله نکردند. تعبیر در روایت این است که انبیائی که به سیف متوسل شدند، یعنی به قتال، این ها چندتا هستند. نمیگوید آن هایی که به سیف متوسل نشدند، یعنی مبارزه نکردند. حواسمان باشد. آن هایی که به سیف اقدام کردند، یعنی شمشیر کشیدند، مقاتله کردند. آن ها البته تعدادشان در روایت هم آمده است و محدود است.

عرض ما این بود که در نظام تمحیص در قرآن کریم الی ما شاء الله آیات متعددی آمده است.

دو سه دسته از آیات سنت تمحیص را بخوانیم. بعد بحث روایی میکنیم تا این سنتی که... آن وقت جریان انقلاب اسلامی در این مسیر خودش را معلوم میکند که ما چکاره ایم، چطوری است و چرا در این انتخابات ها گاهی این مسائل پیش می آید و چرا این تنش ها و چالش ها پیش می آید. در این مسیر این تنش ها و چالش ها یک نگاه دیگری بهش میشود، یک بیان دیگری از این منظر میشود که ببینیم آیا این ها بد است که پیش آمده است، یا نه، هرچند توطئه بوده است در کنارش و خیلی برنامه ریزی بوده برای خیلی از این کارها، اما در عین حال این ها حسن است و میتواند در طریق کمال قرار بگیرد، همانطور که دشمن هرچه برنامه ریزی بکند، در نقشه الهی این ها بدل دارد که تبدیل بشود به غذا برای هاضمه مومن.

سوال: سنت تمحیص نقطه آغازش از خیر است یا از شر است؟ یعنی اینطوری است که اول خیر خیلی قوی میشود، بعد در مقابلش شر هم قوی میشود، متراکم میشود، یا...

پاسخ: سوال خوبی است. در ضمن بحث به این سوال میپردازیم. اما اگر اجمالا بخواهیم جواب بدهیم، ببینید، نگاه قرآنی این است که انسان مفطور بر خیر است. چون فطرتش فطرت خیر است و وجود بنایش بر خیر است، اساس وجود خیر است یک، فطرت انسان بر خیر است دو، سبقت رحمت بر غضب است سه، یعنی در نگاه وجودی و تشریعی و تکوینی سبقت رحمت بر غضب الهی است، همچنین حتی در نظام بدنی، اصالت با سلامت است نه مرض. این ها بیان آن مسئله است که تطابق تشریع و تکوین است. مثلا اصالت با طهارت است نه نجاست. این ها یک بیان است در نظام تشریع و تکوین. آن سلامت و مرض برای نظام تکوین است. سبقت رحمت بر غضب عام است، همه نظام تکوین را شامل میشود هم نظام تشریع را. حتی اصالت سلامت بر مرض هم در نظام تشریع به کار می آید، به معنایی که سلامت را فطرت بگیریم و مرض را شرور بگیریم. در آنجا هم سرایت دارد. بالاتر از همه این ها سبقت رحمت بر غضب است که اساس این است که عام این ها... لذا اساس در نظام هستی و نظام تشریع بر رحمت است، بر خیر است، بر حق است. لذا در وجود همه انسان ها طلب حق از کودکی هست که همان مقابله با ظلم است و نپذیرفتن ظلم، از کودکی بدون اینکه به دینی متدین باشد و به تربیتی متربی شده باشد، اساس بر طلب حق است.

سوال: چرا تعداد حق همیشه کمتر از تعداد باطل است؟

پاسخ: این را یکبار هم عرض کردیم که تعلقات به بدن و منی که خودش را بدن میبیند، این تعلقی که به من صورت میگیرد و من را تن میبیند، این باعث میشود از کودکی که انسان با این فرآیند رشد میکند، این حالت باعث میشود انسان با تن با همه نگاه میخواهد برخورد بکند[من اش را تن اش ببیند]. لذا میبینید حق را چیزی میبیند که... مصداقا غلط گرفته است، حق را چیزی میگیرد که در خدمت تن او باشد. لذا دنبال حق هست. لذا ما عرض میکنیم که این حق طلبی هست، اما حق طلبی که مصداقا غلط شده است. یک موقع میگوییم اصلا حق طلبی نیست، یک موقع میگوییم مصداق غلط شده است. دو نوع تربیت میخواهد برای رشد این و اطلاع این. یک موقع میگوییم باید حق را ایجاد بکنیم. یک موقع میگوییم باید حق را آشکار کنیم. اگر گفتیم حق را آشکار کنیم یک نوع تربیت و مواجهه را میطلبد، اگر گفتیم حق را باید ایجاد بکنیم یک نوع مواجهه را میطلبد. با این نگاهی که ما در نظام الهی و قرآنی داریم، اساس این است که حق در وجودات هست، لذا حتی بعضی آنقدر در این مسئله جلو رفته اند در بیاناتشان در نظام های تربیتی و تبیینی که میگویند کافی است باطل را خوب بشناسانیم تا حق تبعیتش آشکار بشود. یعنی با آشکار شدن باطل در مصادیق، مرزهای باطل... لذا میگویند تخلیه، بعد... خود به خود زوال صفات بد تحقق صفات خود را به دنبال دارد. چون تحقق صفات خوب از درون هست. یعنی آن آشکار میشود. حالا البته این جای بحث دارد. اما میخواهم بگویم تا اینجا هم پیش رفته اند.

سوال: نقض غرض آن نظام عام الهی نمیشود که خیر بر شر سبقت دارد، چون قاعدتا باید...

پاسخ: چرا، خیر سبقت دارد بر شر. خیر بر شر سبقت دارد در تحققش و وجودش. اما ما یک موقع میگوییم افراد زیادی اهل ایمان نیستند، یک موقع میگویید اهل کفر و عنادند، آنی که اهل ایمان محض است و آنی که اهل کفر محض است، همیشه محدود بودند. نه اهل کفر محض تعدادشان زیاد بوده است، اهل عناد، نه اهل ایمان محض تعدادشان زیاد بوده است. بقیه قشر خاکستری اند. قشر خاکستری تابع جو هستند. ما نمیگوییم این ها عمل ندارند، اختیار ندارند، عمل دارند، اختیار هم دارند، اما این ها غیر از اهل عنادند، لذا با یک زلزله، با یک چالش، یک دفعه میبینید از این رو به آن رو میشوند اکثریتشان. البته طیف هستند. این طیف نزدیک به مومنینشان میشوند اصحاب یمین، نزدیک به معاندین هم میشوند اصحاب شمال. یعنی از این طرف و آن طرف این ها یک طیف اند. این وسط هم همینطور. بستگی دارد جو غالب در آن نظام اجتماعی چی باشد. برخورد الهی هم با همه این ها متفاوت است.

سوال: غالبا به سمت شر است. لاملان جهنم منکم اجمعین.

پاسخ: آن لاملان جهنم منکم اجمعین هم بیان این است که... منکم از کیست؟ لاملان جهنم... این بحثش را باید در قیامت مطرح بکنیم. اما با توجه به اینکه جهنم خودش...

سوال: کوچک میشود

پاسخ: نه، کوچک نیست، هل من مزید دارد، منتها همانطور که بهشت برای هر کسی عرضها السماوات و الارض است، آنجا دارد که هرچی به جهنم میدهند میخورد، هل امتلات، قال هل من مزید. پر شدی؟ میگوید نه. میخواهم. دو قرت و نیمش هم باقی است. میگوید این نیم قرت من بوده تازه. چرا؟ چون جهنم هم در قبال همان... اسماء جلالی در مقابل اسماء جمالی هستند.

سوال: تبیینی که برای بهشت داریم در مورد جهنم نداریم که. در مورد جهنم عرضها السماوات و الارض نداریم.

پاسخ: الان نگذارید خیلی مجبور بشویم... ما را به دفاعی نیندازید که مجبور بشویم جهنم را خیلی بزرگش بکنیم. بگذارید یک خرده مکتوم بماند که دلمان خوش تر باشد، خیالمان راحت تر باشد، و الا آنور هم خیلی خطرناک است، هم خلود دارد، هم بی حد است، همه هل من مزید است، این هل من مزیدش حد نگذاشته است. هل امتلات، قال هم من مزید. هل من مزید. هل من مزید خیلی حرف است. دارد به کی میگوید هل من مزید؟

سوال: خداوند.

پاسخ: خطاب را ببینید. خیلی نمیشود بازش کرد. این ها نشان میدهد صفات انسانی است، جهنم و بهشت دو بروز انسان است. چون حیوانات و موجودات دیگر که بهشت و جهنم ندارند. بهشت و جهنم دو شأن انسان است. این دو شأن انسان نشان میدهد قوای انسان در نظام نامتناهی اش به این سمت و به آن سمت، در هر دو به سمت نامتناهی میرود. منتها یک حدودی دارد که چرا بهشت مرتبه عقلی هم دارد، اما جهنم مرتبه عقلی ندارد، آن یک بحث است.

سوال: سوالم این بود که این چطوری با آن نظام عامی که شما فرمودید سازگار است که خیر همیشه بر شر سبقت دارد.

پاسخ: جواب میدهم ولی خیلی از بحث دور میشویم. ببینید، جهنم مراتب دارد ورودش. یعنی اینکه در مواقف قیامت اکثری انسان ها وارد جهنم میشوند یا تعبیر قرآن این است که و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا ثم ننجی الذین اتقوا منکم. یعنی اینکه وارد میشوند، این ورود این نیست که همه در جهنم خلودی وارد بشوند، در جهنم خلودی همه وارد نمیشوند. تعبیر امام رحمة الله علیه این است که خود حقیقت دنیا یک جهنم است. تعلقات. ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا، این مربوط به جهنم دنیا است و تعلقات. کان علی ربک حتما مقضیا. این حتم مقضی است. ثم ننجی، آیا این ثم ننجی که در آن آیه شریفه آمده بود که الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات، میفرماید لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم، ثم رددنا اسفل سافلین، الا الذین آمنوا، آیا الا استثناء منقطع است یا استثناء متصل است، هر کدام از این ها بحث دارد، الان دور میشویم. پس این ثم ننجی الذین اتقوا منکم، این جهنم جهنم خلودی نیست. پس آنجا هم که میفرمایند اکثریت وارد میشوند، اکثریت وارد جهنم خلودی نمیشوند. این ها را باید حواسمان باشد. جهنم ها مراتب دارند. از دنیا آغاز میشود، در برزخ جهنم داریم، در مواقف قیامت جهنم داریم، لذا در روایت دارد که هر جا دیدید آیا قرآن آمده است ما دامت السماوات و الارض، این جنت یا جهنمش ما دامت السماوات و الارض است، معلوم میشود جهنم خلودی نیست. این مادامی که آمده است جهنم خلودی نیست. یعنی این ها جهنم های مواقف است. بله، اکثریت در این جهنم ها وارد میشوند، چون و ما یومن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون. باید این شرک ها ریخته بشود. ولی از آن طرف محکمات داریم. محکم چیست؟ اگر ذره ای ایمان در وجود کسی باشد، بالاخره نجات پیدا میکند. منتها این بالاخره پس از ورود در آن جهنم های مراتب است که آن میشود سنت تطهیر. که انسان باید از دنیایش مریضی ها و ابتلائات و مشکلات، سخت جان دادن، این ها همه در روایت آمده است، مواقف، سوال شب اول قبر، عذاب های برزخی، مواقف، تمام این ها سنت تطهیر است برای مومن. هی باید این ها بیاید تا بریزد. هیچی بی جزا نمیماند، اما اگر ایمان در وجود باشد، ایمان میماند و این ها کم کم با ابتلائات و سختی ها میریزند.

سوال: سنت تمحیص که میفرمایید، در اوایل بحث راجع به تعلیم اسماء الهی به حضرت آدم فرمودید دیگر چیزی در سیر آدم به او اضافه نمیشود، فقط این پرده ها کنار میرود، رابطه آن بحث...

پاسخ: اینکه میگویید چیزی اضافه نمیشود فقط پرده ها کنار میرود، این همه چیز است. ما فکر میکنیم این مثل کسی است که چهل سالش شده است و دیگر بیشتر از این بزرگ نمیشود. عوارضی هم ... تمام انسان آن دیدش و آن ادراکش است. لذا همه وجود انسان مقدمه است برای اینکه او ایجاد بشود. پس همه چیز آنجا ایجاد میشود.

سوال: سوال من این است که کلامی که آنجا فرمودید با این سنت الهی که اینجا دارید میفرمایید، یکی است؟

پاسخ: به اینی که الان گفتیم درست شد. که همه چیز برمیگردد به آن نقطه ادراک. نقطه ادراک در تمییز بین حق و باطل است. و این رسیدن به سنت محوضت است. وقتی حق را دید، حالا مراتبش را طی کند. وقتی به باطل مبتلا شد، اگر به نفرت باطل است، به نفرت مراتب باطل رشد بکند و اگر سقوط است، در مراتب باطل سقوط بکند. این ها میشود سنت محوضت، محض شدن در کفر و در ایمان. تاریخ دائما بر این بوده است. لذا میبینید در هر جایی قله های حق و باطل... انبیاء میشوند قله های حق، مقابل انبیاء در هر دوره ای میشوند قله های باطل. بقیه هم میشوند دامنه های این ها. لذا همیشه اینطور بوده است. بله، قله های باطل عناد دارند. قله های حق هم در محوضت قرار میگیرند منتها آن هم با مراتب محوضت که فضل الله انبیاء بعضی شان را بر بعضی. اما بقیه در دامنه اند، قشر خاکستری اند، گاهی نزدیک به باطلند، گاهی نزدیک به حق هستند تا این وسط ها. این ها امرشان گاهی معلوم است، گاهی مراعی است. آن هایی که در وسط وسط قرار میگیرند، اهل قصور نباشند، قاسر باشند، آن ها مراعی هستند. در روایت آمده است که این ها مهملند، رها میشوند، تا وضعشان کم کم روشن بشود. برنامه ای دارند. حتی تعبیر بعضی روایات این است که این ها سوال قبر هم در ابتدا ندارند.

سوال: اینکه در روایات هست اکثر اهل الجنة البله، منظور همین قشر خاکستری است؟

پاسخ: بُله را دو معنا کرده اند. یک معنای معروفی که یعنی قاسرهایی که در جامعه دینی قرار بگیرند، این ها در جامعه دینی رشد میکنند. اما یک معنای دیگری کرده اند که مهم است، باید رگه اش را گرفت، که بله یعنی همان کسانی که در نظام رشد بسیط میشوند، بُله به معنای بسیط بودن است. یعنی کثرات... اگر بخواهیم تعبیر امروزی بکنیم میگوییم خرده شیشه ندارند. ساده یعنی کسی که خرده شیشه ندارد، نه یعنی فهمی ندارد، رشدی ندارد. این دو معنا ذکر شده است. اما با توجه به اینکه شاید آن معنای اصحاب یمین را بخواهیم استفاده بکنیم، اکثر اهل جنت اصحاب یمین هستند. چون سابقون خاص هستند و تعدادشان خیلی زیاد نیست. این دو معنای راجع به بله را داشته باشید. هر دو معنا شده است. البله هم به معنای کسانی است که وجودشان بسیط است، یعنی از خرده شیشه خالی است، هم بله به معنای کسانی که ساده اند، درک زیادی ندارند. هر دو معنا شده است. آن شدت درک است، منتها به لحاظ شدت درک وحدت پیدا کرده است. دیگر کثرت در وجودش نیست. این نه، قلت درک است.

آیاتی که در قرآن کریم آمده است، یکیش همین لیمیز الله الخبیث من الطیب است. آیات سوره انفال.

این آیاتی که مورد استشهاد قرار میگیرد، دوستان قبل و بعدش را ببینند. سیر دارد. اینطور نیست که فقط یک آیه باشد. مثلا قبل از این آیه آیات متعددی آمده است در رابطه با بحث اینکه کفر و نفاق چه میکنند، بعد نتیجه کفر و نفاق چی میشود، تا میرسد به اینجایی که... آیه قبلش را ببینید: ان الذین کفروا ینفقون اموالهم لیسدوا عن سبیل الله، اهل کفر انفاق میکنند اموالشان را، خرج میکنند، آمریکا میگوید ما هفت تریلیون دلار خرج کردیم. ان الذین کفروا ینفقون اموالهم لیسدوا عن سبیل الله، تا سد از سبیل خدا بکنند، تا جریان حرکت جمهوری اسلامی را جلویش را بگیرند. فسینفقونها، این انفاق را میکنند و همه اش را خرج خواهند کرد، ثم تکون علیهم حسرة، بعد حسرت میخورند که این همه خرج کردند، نتیجه نگرفتند. همین الان میگویند چرا این کار را کردیم. ثم یغلبون، یعنی در کار جلو هم رفته بودند، اما مغلوب میشوند. یعنی با اینکه این همه خرج کردند، با اینکه این همه اتحاد پیدا کردند، اما ثم یغلبون، یعنی یک سلطه ابتدایی برایشان ایجاد میشود با این خرج ها، ظاهری و ابتدایی، اما بعد این سلطه... حالا ممکن است بعد از چند سال باشد، ممکن است بعد از چند قرن باشد، گاهی ممکن است مثل سلسله عباسیان چند قرن طول بکشد. جریانات وعده هایی که ائمه میدادند، حالا الان وارد نشویم...

و الذین کفروا الی جهنم یحشرون. بعد میفرماید لیمیز الله الخبیث من الطیب و یجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه، پس اول یمیز الله الخبیث من الطیب، و یجعل الخبیث... یجعل الخبیث مرحله دوم است. این در نظام فردی هست، در اخلاف فردی هست، در اخلاق اجتماعی و نظام روابط اجتماعی هم هست. یعنی در نظام حاکمیت اجتماعی و اخلاق اجتماعی هست، در نظام حاکمیت فردی و درون انسان هم همین سنت حاکم است.

لیمیز الله الخبیث من الطیب، و یجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه، این یرکمه خیلی عجیب است که این ها متراکم بشوند. منتها تراکم در باطن کثرت بیشتر است، عداوت بیشتر است، اما تراکم در حق میشود وحدت بیشتر و نور واحد. فیرکمه جمیعا، همه این ها یک جا جمع میکند. یرکمه، تراکم است، متراکم شدن است. فیجعله فی جهنم، این باطل ها و خبیث هایی که یجعل بعضه علی بعض فیرکمه جمیعا، فیجعله فی جهنم، یعنی چی؟ ضمیر را مفرد برگردانده است، یعنی خبیث یک واحد میشود از جهت ریشه و ساقه، در عین اینکه کثیرند، بلافاصله بعدش میفرماید اولئک هم الخاسرون، یعنی باز هم کثرت می آورد. یعنی خبیث ها هم امام دارند، ماموم دارند. همانطور که میگوییم در روز قیامت، یوم ندعو کل اناس بامامهم، کل اناس بامامهم، هم امام حق است، هم امام باطل. لذا بقیه خبیث ها دنبال این بودند که اهداف امامشان را محقق بکنند. آن هایی که خبیث هایی هستند که میخواستند، بیش از این برایشان ممکن نشد. نه آن هایی که قصور داشتند، نه آن هایی که فقط در جو قرار گرفته بودند. یک عده ای پس میشوند فرعون و نمرود. یک عده ای هم میشوند اعوان و انصار و جنود درباری و وزرا و وکلا و اصلی های این ها. این ها هم قطعا جهنمی میشوند. اولئک هم الخاسرون.

سوال: در فیرکمه هم ضمیر مفرد آمده است....

پاسخ: فیرکمه جمیعا. جمیع هم یعنی همین. یعنی جمیعا یکجا جمع میشوند. همه این ها یک جا میشوند با هم، یکی میشوند. یعنی ریشه های فاسد به هم ملحق میشوند. این الحاق ریشه های فاسد به همدیگر خودش شدت آتش است. لذا در جهنم آتش این ها همدیگر را میسوزاند. چرا؟ چون خباثت این ها به هم مرتبط بود. یعنی عملی که این انجام داد از آن هم نشات گرفته بود. عملی هم که او انجام داده بود، از پشتیبانی این هم صورت گرفته بود. لذا آتش این ها همدیگر را میسوزاند. این هم خیلی عجیب است. همچنان که در نظام خیر نعمت خیری که به یکی داده میشود، به دیگری هم از او مرتبه ای ازش میرسد و همچنین. روایات زیاد است. الان وارد نشویم.

این یک دسته آیات است.

دسته دیگری از آیاتی که وارد شده است، آیات محص یکیش را خواندیم، آل عمران آیه 178، میفرماید و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم، اگر مهلت بهشان دادیم، اینطور نیست که این برایشان خوب باشد، انما نملی لهم لیزدادوا اثما، یعنی همان محض شدن در کفر. انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین. این یک مرتبه است. بعد دنبالش میفرماید ما کان الله لیضع المومنین علی ما انتم علیه، مومنین را رها نمیکند همینطوری که هستند بگویند ایمان آوردیم، تمام، راحت بشوند. حتی یمیز الخبیث من الطیب، تا باید تمام آن مراتب خباثتی که در وجود این ها ممکن است باشد که و ما مومن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون، همه آن ها باید از وجود این ها کنده بشود.

در نظام فردی، ما انتم علیه، همان و ما یومن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون است. آن مراتب شرکی که در وجود این هست باید زائل بشود. در مراتب اجتماعی یعنی چی؟ این یک بحث بسیار عالی است که در ادامه بحثمان داریم که در آنجا اینگونه نیست که خدای سبحان یک جامعه ایمانی که تشکیل شد رهایشان بکند. آنقدر این جامعه ایمانی را... بحث انقلاب اسلامی از مصادیق این میشود، آنقدر این جامعه ایمانی را بالا و پایین میکند، آنقدر زیر و رو میکند تا نقاط شرک و نفاق و کفر از وجود این جامعه خالی بشود، ایمان محض بشود. این وعده الهی است که باید به سمت ایمان محض حرکت بشود. پس اینطور نیست صرف ادعای ایمان و بودن بر یک مرتبه ای از ایمان، خدا بگوید خب الحمدلله، یک جامعه ایمانی شکل گرفت رها بکند، میگوید نه، این جامعه توحیدی هم باید به مرتبه محوضت برسد. اگر میخواهد به مرتبه محوضت برسد، حتما باید ابتلا و تکانه های... تکانه ها برای اینکه ریزش ها و غربال ها صورت بگیرد در جامعه ایمانی، باید خیلی سنگین باشد. چون بعضی از مهره ها آنقدر خلط بین ایمان و کفر کردند و به مومنین چسبیدند و نفاق شدید دارند که آشکار نمیشود، حتی خودشان نمیدانند. پس باید تعلقات با یک تکانه های شدید جدا بشود. این هم یک بحثی است که در ادامه آیه میفرماید که ما کان الله لیذر المومنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب. این ما کان الله لیطلعکم علی الغیب هم بحث های جالبی دارد که دنبال همین بحث است. حالا دور میشویم. و لکن الله یجتبی من رسله من یشاء و فآمنوا بالله و رسله و ان تومنوا و تتقوا فلکم اجر عظیم. دنباله آیات هم همین بحث ادامه دارد. حتما قبل و بعد آیات را با این نگاه ببینید. وقتی قبل و بعد را با این نگاه میبینید، میبنید دائما در همه جا دارد این سیر را بیان میکند. سیر محوضت را. که همه کفر باید به محض برسد، هم ایمان باید به محض برسد.

در آیه 141 سوره آل عمران که مربوط به جنگ احد است ... اصلا جنگ احد یکی از مسائل ابتلای جامعه ایمانی به همین تکانه هاست تا این ریزش ها صورت بگیرد. ما کان الله لیذر المومنین علی ما انتم علیه، نمیگذارد باقی بمانند، اصلا جنگ احد از این باب است. میفرماید و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون، دل میدهد اول به مومنین، ان کنتم مومنین. ان یمسسکم... اگر به شما آسیبی رسیده است به طوری که... هفتاد نفر از مومنین در آن جنگ کشته شدند، از ششصد و خرده ای نفر که در جنگ شرکت کردند، هفتاد نفرشان کشته شدند، یعنی یک دهمشان کشته شدند. ده درصد جمعیت شهید شدند. ده درصد جمیعت شهید شده باشند خیلی است. یعنی از هر ده نفر یک نفر شهید شده است. به همین نسبت مجروح ها را حساب بکنید. نسبت بین شهدا همیشه یک نسبتی است با آن جمع، نسبت مجروحان به شهدا همیشه چند برابر است. حساب بکنید از یک جمعیت ششصد و خرده ای نفر که در جنگ احد بودند، چون هزار نفر حرکت کردند، 350 نفرشان برگشتند از منافقین، 650 تا ماندند. از این 650 تا 70 تا شهید شدند... اینکه 70 نفر شهید شدند هم عجیب است. در جنگ بدر 70 نفر اسیر گرفتند. این ها سنت های خداست. ما الان مبتلاییم. آیه نازل شد که میتوانید این ها را در قبالش ... کفار مکه پیشنهاد پول دادند که این ها را آزاد بشوند، پیغمبر اول مخالفت کردند، اما فشار آوردند که ما الان به پول نیاز داریم. فقر هم خیلی بود. از آن طرف میخواستند خیلی هم کدورت ایجاد نشود که 70 نفر را بکشند. آیه نازل شد که اختیار دادند که پول بگیرند و آزادشان بکنند، میتوانید این ها را بکشید. روایت آمده است ذیل آیه، شاید بیش از یک روایت باشد، به مومنین خطاب میکند که اگر این 70 تا را اینجا آزاد کردید، 70 تا از شما بعدا کشته میشوید در قبال این 70 تا. آزاد میشوند، پول هم میگیرید، اما 70 تا در قبالش بعدا کشته میشوند. بلافاصله یک سال بعدش جنگ احد شد و 70 تا از مومنین در جنگ احد کشته شدند. این ها عجیب سنت هایی است. اگر این ها را آدم بتواند خوب دربیاورد و حلاجی بکند، گاهی میبینید مشکلاتی که پیش می آید در اجتماع، در اثر یک مسامحاتی است که یک جای دیگری امری را انتخاب کردیم، کاری را انتخاب کردیم، این هم میشود عقابش، میشود نتیجه اش. گاهی گناه هم نبوده است، اما هر چیزی که گناه نیست دلیل بر این نیست که بی نتیجه باشد. یک کاری را انسان در دنیا انتخاب میکند، یک جزایی دارد از جهت دنیایی اش. در آخرت هم کسی نمیگوید جهنم میبرندش، اما در عین حال، یک جزایی در دنیا دارد. 70 تا را اینجا آزاد کردند، یک پولی گیرشان آمد، اما در قبالش 70 نفر بهشان وعده داده شد که شهید میشوند، در جنگ احد.

ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله، اگر از شما اینجا 70 نفر کشته شدند، فقد مس القوم قرح مثله، از این ها هم 70 تا در جنگ بدر کشته شدند. تلک الایام نداولها بین الناس، خدا خیلی زیبا حرف میزند. آدم هرچقدر نگاه میکند، میبیند چقدر سنت های الهی [زیباست]. تلک الایام نداولها بین الناس، سنت مداوله، سنت مداوله یعنی چرخیدن، چرخیدن قدرت، چرخیدن مصیبت ها، چرخیدن ابتلائات، چرخیدن راحت ها، همه این ها چرخیدن است دیگر. تلک الایام نداولها، خدا میگوید این سنت ماست. مومنین فکر نکنند اگر مومن بودند پس همیشه باید راحت باشند. تلک الایام نداولها بین الناس، چرا؟ و لیعلم الله الذین آمنوا، واو آورده است، میتوانست بگوید لیعلم الله الذین آمنوا اما اگر میفرمود لیعلم الله الذین آمنوا نتیجه اش فقط این نتیجه بود. اما وقتی میفرماید و لیعلم الله الذین آمنوا، یعنی یک نتایجی دارد و از جمله نتایج این است که باب را باز میگذارد برای این سنت. این ها خیلی عالی است. ببینید، در بیان و ... چقدر لطافت به کار رفته است. یعنی فکر نکنید فقط هم همین است نتیجه. این هم یکی از نتایج است.

و لیعلم الله الذین آمنوا و یتخذ منکم شهداء، تا به مرتبه چی برسید؟ لیعلم الله الذین آمنوا، تا خدا بداند، مقصود چیست؟ محکمش را قبلا بیان کردیم. در خدا که انفعال نیست که قبلا نمیدانسته، بعد بداند. این مربوط به بحث نظام علم فعلی حق است که نظام علم فعلی حق میشود همان نظام علم بندگان. پس حتی نعلم هایی که در قرآن آمده است، لیعلم الله هایی که در قرآن آمده است، با حفظ اینکه انفعالی در خدای سبحان راه ندارد باید معنا بشود. لیعلم الله الذین آمنوا و یتخذ منکم، تا این سنت مداوله و شدت و این ابتلا به جایی برسد که یتخذ منکم شهداء. از بین شما عده ای را به عنوان میزان... عرض کردیم که در قرآن شهید و شهدا هیچگاه به معنای مقتول در معرکه به کار نرفته است. از ابتدا این را مسلم بدانید. در قرآن مقتول فی المعرکه به کار رفته است، و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله، این به کار رفته است، شهید را به عنوان لفظ به کار نبرده اند. اما به عنوان مقتول فی المعرکه به کار برده اند. لذا هر جا در قرآن دیدید شهید یا شهدا آمده است، معنای شهید و شهدا در قرآن به معنای مقتول فی المعرکه نیست. بله، مقتول فی المعرکه ممکن است به مقام این شهید برسد که در قرآن ذکر شده است؟ بله، ممکن است برسد. لذا آنجایی که میفرماید اولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین، شهدا در آنجا به معنای مقتول در معرکه نیست. همچنان که میفرماید یوم جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هولاء شهیدا، این ها هیچ کدام مقصود مقتول در معرکه نیست. اما مقتول در معرکه چون همه چیزش را در طبق اخلاص گذاشته است و در راه خدا صرف کرده است، آن هم به مقام این شهید ممکن است برسد که این شهید میزان است. این شهید یعنی شاهد بر اعمال دیگران، میزان بر اعمال دیگران که انبیاء هستند از حیثی که میزان اعمال میشوند. لذا اینجا میفرماید این ابتلائات پیش می آید، یتخذ منکم، یعنی مقام شاهد شدن، مقام اعطایی است، نه مقام عمل انسان. ببینید، یتخذ منکم شهداء، خدا از شما یک عده ای را به عنوان شاهد انتخاب بکند و بگیرد. یعنی مقام شهدا مثل نبوت، مقام اعطایی است. و الا مقتول در معرکه، شهید، با قدم اختیار میرود جلو. اما یتخذ منکم شهدا چی هست؟ اعطای الهی است. مقامی است که اعطای الهی است. یک عده ای میشوند اهل ایمان، بین اهل ایمان یک عده ای میشوند گل سر سبد، میشوند شهداء. میشوند شاهدان. در جریان عیسی علیه السلام در آیه 52 سوره آل عمران وقتی حضرت عیسی گفت من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله آمنا بالله و اشهد بانا مسلمون، آنجا دارد که ربنا آمنا بما انزلت و اتبعنا الرسول، حالا که این ها به این مقام رسیدند که حواریون عیسی شدند، دعا میکنند، ربنا آمنا بما انزلت و اتبعنا الرسول، ما ایمان آوردیم و تبعیت کردیم، فاکتبنا مع الشاهدین، پس ما را با شاهدین انبیاء بنویس. یعنی ما که حیث تبلیغ پیدا کردیم، میخواهیم بشویم قله های متراکم دین، برویم در مردم و بتوانیم تاثیر گذار باشیم، حیث کسی که میخواهد مبلغ باشد، حیث شاهد است، حیث شهید است. خیلی بیان عالی ای است. فاکتبنا مع الشاهدین. حالا که ما میخواهیم این کار را بکنیم، ما را میزان قرار بده. شما قرار بده. فاکتبنا مع الشاهدین، یعنی شما بنویس. ما نمیتوانیم شاهد بشویم، اما شما فاکتبنا مع الشاهدین، آن هم مع، نه خود شاهد، یعنی میدانستند مقامشان مقام مع شاهد است، نه خود شاهد. این هم یک بیانی است.

در دنباله آیه میفرماید و لیمحص الله الذین آمنوا و یمحق الکافرین، خیلی زیباست که این سنت، باز هم میفرماید و لیمحص الله الذین، آنجا داشت که و لیعلم، اینجا دارد و لیمحص، یعنی تمحیص یکیش است، دانستن یکیش است، تازه این دوتا هم تنها نیستند. چون هم آن با عطف شروع شده است، هم این با عطف شروع شده است. و لیمحص الله الذین آمنوا و یمحق الکافرین که محق کافرین را به دنبال دارد.

سوال: در دستگاه خلقت به محض کفر برسند، این هدف اصالی خداوند نیست دیگر؟

پاسخ: نه. کفر و شرک و معصیت و ... عدمی است. و چون عدمی است اساسش، وجود بهش تعلق نمیگیرد، نبود وجود است. لذا هرجا کفر است نبود ایمان است، هرجا که شرک است، نبود ایمان است، هرجا معصیت است، نبود تبعیت است.

سوال: چرا خدا سنتی قرار داده است که یک عده به محض کفر برسند؟

پاسخ: مثل بحث این میماند که یضل من یشاء و یهدی من یشاء، یضل من یشاء که اصالی نیست. اما یضل من یشاء، با وجود انبیاء ضلالت معنا پیدا میکند، به تبع وجود انبیاء، و الا اساس عالم بر این است که وجود خیر است و انبیاء بیایند خیر را گسترده کنند. اما قطعا یک عده ای می ایستند و میشوند شر. و این نبود ایمان است. لذا اصالی نیست. منتها یک بحثی است، بعضی خواسته اند از این استفاده بکنند و بگویند جهنم خلود ندارد، چون اصالی نیست، عرضی است. از این این استفاده نمیشود. اما اینکه تبعی است عیبی ندارد. میگویند چون ذاتی نیست و اصالت ندارد، پس پایان پذیر میشود. بعضی خواسته اند از این استشهاد بکنند.

آیات بحث جنگ احد همه اش همین است.

دوستان آیه 154 سوره آل عمران را هم ببینند. قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم، چون ما در جریان جنگ احد خیلی قرار نگرفتیم. نبردیم خودمان را در آن فضا. فضای جنگ احد یک دفعه یک تنش در جامعه اسلامی ایجاد کرد. جامعه ایمانی آن موقع، سال سوم هجرت است، سال دوم جنگ بدر بوده است، یک پیروزی غیر قابل انتظار و برای مومنین این نگاه را ایجاد کرده است که پس دیگر هرجا این ها قدم بگذارند... آنجا که این ها تعداد کمی بودند، سیصدتا بودند، آن ها هزارتا بودند، این ها غلبه کردند، با همه ساز و برگی که آن ها داشتند و این ها هیچی نداشتند، حالا که تعدادشان بیشتر شده، پس دیگر این ها هر جا بروند حتما غلبه میکنند. نگاه بر این بود. لذا یک شکست عظیم برای لشگر اسلام به ظاهر پیش آمد، یک دفعه خیلی فرو ریختند. پچ پچ ها خیلی زیاد شد. انواع شایعات از طرف منافقین، حتی عبدالله بن ابی که رئیس منافقین بود، این ها برگشتند در جنگ احد، بعد از اینکه جنگ مغلوبه شد، این ها تازه شروع کردند شایعه پراکنی که ما کار درستی کردیم، شروع کردند بنیان های اهل ایمان را به چالش کشیدن و ایجاد چالش هم شد. برای خیلی ها شبهه ایجاد شد. الان نمیخواهیم آن فضا را بحث بکنیم.

اینجا که میفرماید لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل، حتی اگر در خانه هایتان هم بودید، آن هایی که برایشان کشته شدن نوشته شده بود، لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم، حتی در بسترهایشان این به سراغشان میرفت، اینطور نیست که رهایشان میکرد، تعبیر امام رحمة الله علیه اگر یادتان باشد در جریان حزب جمهوری که پیش آمد، فرمودند تقارن آجال بود. آنچنان بلد بود، عمیق، دقیق، عارفانه، قرآنی، تقارن آجال بود. یعنی اجل ها به هم نزدیک شده بود یک موقع محقق بشود. این خیلی نگاه را الهی میکند در عین اینکه دنبال قاتل و مجرم و ... میگردند اما فرمودند تقارن آجال بود. چقدر زیباست. این بحث تقارن آجال هم خودش یک بحث معرفتی زیبایی دارد. روایاتی که آمده در تقارن آجال چطور میشود، بعضی از انبیاء سوال کردند که چطور میشود یک دفعه یک عده زیادی با هم میمیرند، بعد حضرات باز میکنند، باشد برای جای خودش.

و لیبتلی الله ما فی صدورکم، آنچه در صدرها و دل هاست، آشکار نیست، و لیمحص ما فی قلوبکم، ببینید، تمحیص گاهی در نگاه ظاهری است، تمحیص گاهی در نظام قلب است. قلوب مومنین باید به تمحیص برسد. یعنی از مرتبه ظاهر که محص بین ایمان و کفر بود و رفتار کافرانه و مومنانه بود، این یک مرتبه جدا شدن است که رفتار ها با هم... اما یک مرتبه دیگر مرتبه بین مومنین است که اظهار ایمان میکنند، باید محص قلبی محقق بشود. محص قلبی و محوصت قلبی خیلی سنگین است.

سوال: مقدم است؟

پاسخ: نه از جهت ترتب زمانی. از جهت غایت. یعنی به لحاظ غایت این مقصود است. اما به لحاظ زمانی قطعا محص بین رفتار هاست. ابتدا این باید دیده بشود. اما به لحاظ غایت البته غایت این است. تقدم غایی دارد، به عنوان اینکه غایت این است.

و الله علیم بذات الصدور، یعنی آنجا از باب علم الهی است که به صدور اطلاع دارد. یعنی میرسد به مرحله محص شدن، به کدام مرحله؟ و الله علیم بذات الصدور. چون میدانید، خود مراحل محص قلوب مراحل دارد. یعنی انسان گاهی به جایی میرسد که خودش هم منافق است نمیداند. و یحسبون انهم یحسنون صنعا. خودش هم فکر میکند که خودش دارد خوب کار انجام میدهد. یعنی قلبش را هم نگاه میکند میبیند... اما قلب مراتب دارد. انسان مرتبه خفی دارد، اخفی دارد، سر دارد، مقام اخفی من السر دارد، این مقامات انسان را الله علیم بذات الصدور، یعنی در مراحل قلوب هم و الله علیم بذات الصدور میشود آخرین مرتبه ای که هیچی بر او پنهان نیست.

سوال: ان الانسان علی نفسه بصیرة این مراتب را شامل نمیشود؟

پاسخ: آن یک مراتبی را شامل میشود. بصیرت برای این است که آغاز جدا شدن ها را میفهمیده ولی اعتنا نکرده است. لذا وقتی آغازها را بهش نشان بدهند، میبیند که آنجاها میفهمیده. ولی انسانی که یادش رفته باشد آغازها، الان باور نمیکند جدا شده است. ولی وقتی نشانش بدهند، میبیند این از اینجا جدا شده بوده، رفته در مسیر انحرافی و فکر میکند این مسیر انحرافی همان مسیر صراط است. لذا نقطه های جدایی خیلی ریز است، نزدیک است جدا شدن ها، آنجا را اگر ببیند میبیند جدا شده بوده. اما اگر یادش برود، طول بکشد، باور نمیکند جدا شده است. خودش را در مسیر میبیند.

خب این هم یک آیه شریفه که دنبالش همان آیه ان الذین تولوا منکم که آیه مهمی است که این ها چطور... بعد چهار دسته میکند جدا شدن ها را، یک دسته ای که از اول در جنگ احد نیامدند، منافقینی که آمدند و جدا شدند، برگشتند در نیمه راه، یک دسته وقتی در مقابل دشمن قرار گرفتند، جنگ غالب شد، این ها مواضعشان را ترک کردند، آمدند، بعد که جنگ مغلوب شد فرار کردند. یک عده ای ماندند پیش پیامبر و فرار نکردند، شهید شدند یا زنده ماندند، این ها جمع قلیلی بودند. این میشود دسته دوم. مثل امیر المومنین که کالقرحة الواحدة. آن قدر حضرت ضربت خرده بود بهش، بدنش مثل یک زخم شده بود. هرچی می آمدند یک زخم را پانسمان کنند، میدیدند از آنور سر باز میکند، اینور را پانسمان میکردند، آنور سر باز میکرد، آخر به پیغمبر گفتند بدن کالقرحة الواحدة است، هیچ جای پانسمان ندارد، آنجا پیغمبر آمدند و دست کشیدند به زخم های امیر المومنین، هر کدام را که دست میکشیدند، کامل خوب میشد. اینقدر ضربت خرده بود و جنگ سخت شده بود. پس یک دسته هم شدند این هایی که ماندند. این هایی هم که فرار کردند دو دسته شدند، یک دسته ای رفتند و برنگشتند، یک دسته ای رفتند و نیمه راه برگشتند. این چهار دسته مراتب محوضت است. آن هایی که ماندند تا آخر، یا شهید شدند یا زنده ماندند، این یک مرتبه از محوضت است، آن هایی که رفتند و برگشتند، یک مرتبه از محض شدن است، رفتند و برنگشتند، آن هایی که از اول برگشته بودند و نیامدند. این در آیه قرآن است.

حالا همین جا اگر سیر قرآن را در سوره بقره پی بگیریم به جریان سنت ... ص40 آیه 246، من فقط جریانش را بگویم. قبلا صحبتش را کرده ایم دوستان میتوانند رجوع بکنند. جریان قرار دادن فرمانده از جانب خداست به عنوان طالوت. جریان طالوت و جالوت است. این ها همه چیزشان را از دست داده بودند، تعبیر قرآن این است که الم تر الی الملاء من بنی اسرائیل من بعد موسی که مبتلا به ذلت شدند، وقتی این ها را از زن و بچه شان جدا کرده بودند و آواره شان کردند و اسیرشان کردند و در بیابان ها بودند، آمدند پیش نبی شان گفتند ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله، ما حاضریم بجنگیم در راه خدا، چیزی دیگر برای از دست دادن نداریم. ما را از خانه هایمان بیرون کردند، زن و بچه مان را گرفتند، هیچ چیزی نداریم، آواره و اسیریم، پیغمبر ازشان سوال میکند که هل عصیتم ان کتب علیکم القتال، اگر خدا قتال را قرار بدهد عصیان نمیکنید و بر نمیگردید و جدا نمیشوید؟ الا تقاتلوا. قال و ما لنا الا نقاتل فی سبیل الله، چرا نجنگیم و قد اخرجنا من دیارنا و ابنائنا، دیگر چیزی نداریم برای از دست دادن، ما را از خانه هایمان که بیرون کردند، ابناء و فرزندانمان را گرفتند. بعد میگوید فلما کتب علیهم القتال، تا برشان قتال از جانب خدا آمد، تولوا الا قلیلا، اکثریت گفتند که قتال سخت است. تولوا، پشت کردند، الا قلیلا. فقط امر قتال برایشان آمده بود در این حد که آماده بشوید برای جنگ. این یک مرتبه. یک ریزش. یعنی از جمع کثیر عده کمی شان ماندند. بعد در ادامه دارد که وقتی خدای سبحان طالوت را برای این ها به عنوان فرمانده قرار داد، بلافاصله گفتند که انی یکون له الملک علینا و نحن احق... چرا اینکه نه خانواده اش معروف است نه طایفه اش؟ ما اولی بودیم که ... چون آنجا دارد که سبط لاوی و سبط یوسف ملک و نبوت بینشان میچرخید، گفتند اگر میخواهد باشد باید از این دو قوم و عشیره باشد نه از بقیه اسباط، این از غیر معروف ترین سبط ها است، چرا از آن ها، لذا عده دیگری اینجا دوباره حاضر نشدند تمکین بکنند به فرمانده ای که خدا نصب کرد که طالوت بود. بعد خدا تایید کرد و ... راه افتادند. وقتی راه افتادند، برایشان آیه قرار داد، سکینه و تابوت را قرار داد. فلما فصل طالوت بالجنود، حالا که راه افتادند، من قسمت هایی را حذف کردم، فلما فصل طالوت بالجنود قال ان الله مبتلیکم بنهر، راه افتادند، خدا باز هم دست انداز می اندازد، راه افتادند رهایشان کن دیگر، اهل ایمانند، علی ما انتم علیه رها میکند اهل ایمان را؟ نه، رها نمیکند. ان الله مبتلیکم بنهر، دارند میروند لشگر در بیابان ها، تشنه شدند، یک نهری سر راه قرار داده است خدا، میگوید به این نهر رسیدید، وقتی میخواهید از این عبور بکنید، آب نخورید با اینکه تشنه هستید. میگویند ما داریم میرویم جنگ، در خانه مان هم نشسته ایم بگویید روزه بگیرید، داریم در بیابان ها میرویم جنگ، آب رسیده، آب نخوریم برویم؟ ان الله مبتلیکم بنهر، این ها مصداق دارد امروز. باید تطبیق کرد، پیدا کرد. ان الله مبتلیکم بنهر فمن شرب منه فلیس منی، اگر کسی سیر خورد از این، فلیس منی، این اصلا از من نیست، طالوت میگوید از جانب خدا. و من لم یطعمه، کسی که اصلا نچشد، ببینید، تعبیر را تغییر داد، شرب یعنی سیر خوردن، لم یطعمه یعنی نچشیدن، نه نخوردن، نمیگوید من لم یشربه، میگوید لم یطعمه، حتی در دهانش مزه مزه نکرد، نه اینکه قورت نداد، آب را به صورتش هم نزد، من لم یطعمه، اصلا نچشید آب را، خیلی سخت است، فانه منی، این منا است، محص شدن. الا من اغترف غرفة بیده، دسته سوم چه کسانی هستند؟ اگر نمیتوانید منی باشید، اوج سابقون باشید، اوج ایمان باشید، اصحاب یمین باشید. اصحاب یمین کی ها هستند؟ الا من اغترف غرفة بیده. پس این ها سه دسته شدند. عده ای وقتی رسیدند تعبیر روایت دارد که خودشان را انداختند در آب، خوردن که هیچ. با دست هم نخوردند. یک عده ای دیدند نمیتوانند اصلا نخورند، یک مشت برداشتند فقط. یک عده ای هم اصلا نخوردند. فشربوا منه الا قلیلا، شربوا منه چه کسانی بودند؟ نه آن هایی که غرفه خوردند، این ها شدند اکثریت. فلما جاوزه هو و الذین آمنوا معه، طالوت عبور کرد خودش با کسانی که بهش ایمان آوردند، کسانی که ایمان آوردند چه کسانی بودند؟ دو دسته. آن هایی که اصلا نخوردند که منا ها بودند، آن هایی که خوردند ولی یک مشت. بقیه که شرب منه، از نهر عبور نکردند. آن ها ماندند، جا ماندند، آن ها اجازه عبور از نهر پیدا نکردند. جاماندگان شدند در آنجا. این ها که رفتند رسیدند در مقابل جالوت. وقتی رسیدند در مقابل جالوت، یک دفعه تا دیدند عظمت جالوت را، فلما جاوزه هو و الذین آمنوا مع قالوا لا طاقة لنا الیوم بجالوت و جنوده، گفتند این جالوت با این عظمتش را ما قدرت مقابله نداریم. چندبار ریزش کردند دیگر. کی ها این را گفتند؟ آن هایی که یک مشت خرده بودند، یعنی اصحاب یمین. منا ها نگفتند؟ چرا؟ دنباله اش دارد قال الذین یظنون انهم ملاقوا الله، آن هایی که یقین داشتند خدا را ملاقات میکنند، این ظن در اینجا بیان دارد، تفسیرش را دوستان رجوع کنند. قال الذین یظنون انهم ملاقوا الله کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله و الله مع الصابرین. این ها کی ها بودند؟ آن هایی که من لم یطعمه، لذا اگر کسی یک جایی مبتلا میشود و رفوزه میشود، امکان رفوزه شدنش در مراحل بعدی هم... یا تجدید میشود، امکان تجدید شدنش در مراحل بعدی هم هست. این ها آمده اند، تا جنگ هم آمده اند، اما میگویند ما طاقت نداریم. چرا؟ نگاهشان ظاهری است. ان عمق خلوص درشان ایجاد نشده است. فکر میکردند اگر یک غرفه را هم نخورند میمیرند. این باور را نداشتند که خدا میتواند حیات برای این ها ایجاد بکند. وقتی اینطوری شد... ادامه بحث هم خیلی زیباست که عبور میکنیم. آنجا داوود سنگ را انداخت در قلاب و زد، قبل از اینکه جنگ شدیدی بخواهد صورت بگیرد... چون این ها قدم صدق داشتند، ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا، من لم یطعمه با این دعا وارد شدند، لذا بدون اینکه جنگ جدی صورت بگیرد، غلبه محقق شد و لشگر جالوت پراکنده شدند. دنباله آیه هم از این نتیجه میگیرد که... همین برای محوضت است.

آیات زیاد دیگری هست که نرسیدیم بخوانیم.

پس سنت الهی در نظام ایمان محوضت اهل ایمان است. به تبع محوضت اهل ایمان، کفر هم محض میشود. پس سنت خدا برای محوضت اهل ایمان است. به تبع اهل ایمان، کفر هم محض میشود. کفر به تبع اهل ایمان محض میشوند. این یک سنت الهی است، در تمام انبیاء بوده است، در تمام تاریخ بوده است، این جریان عینا در هر جایی که تا به حال گفتگو کردیم از انبیاء، جریانات ائمه، جریانات عاشورا، تمام این ها محقق است. این سنت محوضت. الی ما شاء الله آیات دارد در قرآن.

آیات سوره نور، الله نور السماوات و الارض تا آیات بعدش حتما سیرش را ببینید. آیه 35 به بعد تا چهل و خرده ای را حتما ببینید. دسته دیگری از آیات آیات انفال است که یک سری اش را خواندیم، دسته دیگری از آیات آیات سوره توبه است. حتما آیات 16 به بعد سوره توبه را هم ببینید. آنجا هم همین مسئله آمده است. سوره بقره و آل عمران را هم که گفتیم.

یک روایت هم بگذارید بخوانم. خیلی زیباست. روی الصدوق باسناده عن ابراهیم الکرخی قال قلت لابی عبدالله صلوات الله علیه او قال له رجل، یا من گفتم، یا یک کس دیگری سوال کرد، شک از راوی است، اصلحک الله الم یکن علی صلوات الله علیه قویا فی دین الله، آیا امیر المومنین در دین خدا قوی نبود؟ قال بلی، چرا. فکیف ظهر علیه القوم، چطوری پس غلبه شد برش و مغلوب شد حضرت؟ ظهر یعنی غلب. و کیف لم یدفعهم و ما منعه من ذلک؟ چی باعث شد که حضرت مغلوب بشود و چی باعث شد که حضرت منع نکند؟ قال آیة فی کتاب الله عز و جل منعته. اما صادق علیه السلام میفرمایند یک آیه در قرآن بود که باعث شد که حضرت دفاع نکند از خودش و صبر بکند و مغلوب بشود. قلت و ایة آیة هی؟ آن آیه چی بود که باعث شد حضرت اینطور... این هم یکی از آن آیات است. قال قوله عز و جهل لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما، این آیه در سوره فتح است. این آیه خیلی آیه مهمی است. بحث این است که وقتی پیغمبر آمد در فتح مکه هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْهَدْيَ مَعْكُوفاً أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ، از اینجا محل بحث است، وَ لَوْ لاَ رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ، اگر رجال و نساء مومنین و مومنات در مکه نبودند، به طوری که جدا شده بودند و تفکیک بین ایمان و کفر شده بود، لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَئُوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ، اگر اینها آنجا هستند، وارد بشوید آن ها را له بکنید و آن ها زیر پای شما از بین بروند، بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا، اگر جدایی شده بود بین کفر و ایمان، سنت الهی است. این از آن بحث های عالی اجتماعی است. هر جا دیدید کفار دارند مومنین را تصفیه ایمانی میکنند، یعنی دارند جدا میکنند، دور میکنند، طرد میکنند، این ها را اخراج میکنند، اگر جدا بشود بین ایمان و کفر، لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً، منتها این یک موقع هست در نظام ظاهری است، یعنی یک عده ای اهل ایمانند و یک عده ای اهل کفرند، قاطی هستند. اما یک موقع در نظام درونی است. این خیلی سخت است. این روایت این را دارد میگوید. میگوید اگر اهل کفر به مرتبه محوضت ایمان رسیده بودند، یعنی دیگر از این ها افراد مومنی به دنیا نمی آمد، یعنی این ها که کشته میشدند، مثل جریان نوح سلام الله علیه که لایلدوا الا فاجرا کفارا. اگر سنت الهی به جایی برسد که کسانی در جایی به جایی برسند که لا یلدوا الا فاجرا کفارا، لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما. دنباله روایت را ببینید، انه کان لله عز و جل ودائع مومنون فی اصلاب قوم منافقین، در قوم منافقین ودایع مومن خدا قرار داده بود، این از آن بحث های عالی عالی است، و لم یکن علی صلوات الله علیه لیقتل الآباء حتی تخرج الودایع. امیر المومنین کسی نیست که... کسی که به دست علی کشته بشود، باید تا مراتب آخری که از این خلفی بعد خلف ایجاد میشود، درش مومن امکان وجود نداشته باشد. یعنی لایلدوا الا فاجرا کفارا. کی به دست امیر المومنین کشته میشود؟ فقط کسی که لایلد الا فاجرا کفارا است. لذا مهدور الدم داشتیم، جنگ کرده است حضرت، ولی آن ها به دست حضرت کشته نشدند. پس هر کسی به دست امام کشته بشود، لایلدوا الا فاجرا کفارا. یعنی این تا اعقابش هم امکان صلاح درش نبوده است. لذا میفرماید چرا امیر المومنین با این ها نجنگید؟ محمد بن ابی بکر کیست؟ یار ولایی امیر المومنین علیه السلام است، حضرت میفرمایند فرزند من است. وقتی اسماء با امیر المومنین ازدواج کرد، بعد از جریان ابی بکر، محمد سه ساله بود که در خانه امیر المومنین بود و همانجا رشد کرد. چون اسماء قبلا حضرت ابوبکر بود و بعد امیر المومنین او را گرفت. وقتی امیر المومنین او را گرفت، بچه سه ساله بود. لذا میفرماید محمد فرزند من است از صلب ابی بکر. این ها هم از عجائب الهی است. این ودایع باید خارج بشود. این سنت محوضت در نظام وجود است که خدا میخواهد این محقق بشود. این خیلی سخت است. لذا چرا عذاب نازل نمیشود الان، چرا جمع های کفر... این ها از همین سنخ است. فلما خرج الودایع، ظهر علی من ظهر. اگر ودایع جدا میشد، حتما امیر المومنین ظهر. این میشود دوران ظهور حضرت که ظهر علی من ظهر فقاتله، و کذلک قائمنا اهل البیت لن یظهر ابدا حتی تظهر ودایع الله. ظاهر نمیشود مگر اینکه ودایع الهی محقق شده باشد. یعنی وقتی حضرت ظهور میکند، ابتلائات آن قدر زیاد شده است، به نحوی میشود که از اصلاب همه مومنین به سمت ایمان و فکر به سمت کفر رفته است. فاذا ظهرت ظهر صلوات الله علیه علی من ظهر فیقتلهم، پس باید عالم به این سمت برود. این خودش خیلی خط عظیمی را ایجاد میکند. نگوییم پس خیلی مانده است. نه. حوادث و وقایع یک دفعه آن چنان شدت پیدا میکند، مرزبندی ها یک دفعه آنچنان رنگ پیدا میکند، یکهو ممکن است در یک شب این مرزبندی ها شکل بگیرد. حالا ان شاء الله، این بحث در نظام... ببینید، اصلا بحث اندیشه اسلامی در این درگیری دارد رشد پیدا میکند. همه اندیشه در این درگیری و نبرد است که خودش را نشان میدهد که این محض شدن میخواهد محقق بشود.

ان شاء الله خدای سبحان ما را در ریزش ها قرار ندهد، اسم ما در ریزش ها نباشد، ان شاء الله اسم ما در رویش های الهی باشد و ان شاء الله جزء محض شدگان و صابرون باشیم و جزء کسانی باشیم که مومنین باشیم و خدای سبحان ما را در سابقین از اهل ایمان و اکتبنا مع الشاهدین، یا حتی یتخذ منکم شهداء، ان شاء الله جزء شهدا و میزان اعمال دوران خودمان قرار بگیریم و همراه حضرت باشیم و جزء قیام کنندگان در کنار حضرت باشیم.

سوال: آیات ابتدایی سوره محمد همین جریان را انگار دارد میگوید و ابتلا و تمحیص کفار را به دست مومنین دارد میکند.

پاسخ: اگر شما قرآن را با این نگاه مطالعه بکنید، میبینید همه قرآن همینطوری است. نه فقط جا به جایش. حتی در روایت دارد انسان حکمی از احکام خدا را که دارد اطاعت میکند، نماز، روزه، میگوید تمام جعل احکام برای سنت محوضت است. خیلی زیباست. تمام جعل احکام برای سنت محوضت است. اگر میشد این بحث ها را مطرح کرد، روایات و آیات، میبینید قرآن را از این محضر که آدم نگاه میکند، یک پنجره جدیدی در نگاه به قرآن میشود.

سوال: نمیشود مطرح کنید.

پاسخ: نه دیگر. ما افق هایش را مطرح میکنیم، شما بازش میکنید. خیلی زیباست. اصلا یک نگاه دیگری به انسان میدهد. هر کدام از این ها یک افق نگاه ایجاد میکند که حالا آدم... یکبار قرآن را اینطوری بخوانید. یکبار قرآن را با آن نگاه های قبلی که بیان شد بخوانید. هر دفعه با یک نگاهی بخوانید، بعد میبینید چقدر قرآن زیبا میشود، چقدر کاربردی میشود، چقدر در زندگی ما در صحنه می آید.

پاسخ: و لقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن و الانس، اینکه ما خلق کردیم برای جهنم کثیرا من الجن و الانس را، این اولا به لحاظ مراتب جهنم است، نه جهنم خلودی، منتها خودش تعلیل می آورد. لهم قلوب لایفقهون بها، یعنی کی ها وارد میشوند؟ آن هایی که به مرتبه محوضت در کفر رسیدند. جن و انسی که اینطوری اند. دیگر امکان ندارند. لا یلدوا الا فاجرا کفارا هستند. لهم ابصار لایبصرون بها، آذان لا یسمعون بها، هیچی دیگر برای این ها راه ندارد. صم بکم عمی فهم لایعقلون.

سوال: جدال حق و باطلی که سیرش را فرمودید رسیدید به اهل بیت، تغییر روش ها در هر دوره ای، در دوره غیبت حضرت چه روشی را برای جدال...

پاسخ: میرسیم ان شاء الله. در بحث غیبت میخواهیم به انقلاب اسلامی برسیم، بعد... ان شاء الله بیان میکنیم.

سوال: اصل اینکه خداوند انفعال ندارد، در نگاه توجیهی بحث وحدت شخصی وجود، این بحث راه ندارد؟

پاسخ: آنجا اشد است. وقتی وحدت شخصی شد دیگر انفعال معنا ندارد. انفعال برای استعداد و قوه است. وقتی یک حقیقت واحده میشود دیگر انفعال و قوه معنا نمیدهد. اصلا موضوعا منتفی است. اینجا ممکن است کسی توهم تخصیص بکند. آنجا تخصص است. آنجا اشد است.

سوال: غایت بحث تمحیص که خلوص است و تراکم، میشود ماجرای امت شهید و شاهد را همین جا دید. بگوییم تراکم باعث آن امت میشود، امت به غرض میزان...

پاسخ: هم فردی است هم جمعی است. یعنی هم در فرد این سرایت دارد هم در جمع. امت سازی هم هست. فیرکمه قرآن دارد خبیث را میگوید، اما در نظام طیب هم هیمنطور است. اگر نیاورده است چون آشکار است.

سوال: بزنیم به انقلاب و چگونگی بحث های ظهور، بالاخره باید یک امتی ساخته بشود.

پاسخ: بله. بحث های انقلاب را دو جلسه است که می آوریم که شروع بکنیم. اما این بحث ها خیلی بحث های مهمی است. قوانین حاکم بر انقلاب را این ها تبیین میکند. اگر سنت محوضت نباشد... ما نمیدانیم این انتخابات هایی که اینطوری است، اینور میشوند، آنور میشوند، این سنت مداوله ایام دارد چکار میکند با ما، دارد همان سنت محوضت را ایجاد میکند. لذا رشدهایی که ... مثلا ببینید زمان آقای هاشمی مومنین بیشتر رشد کردند یا زمان آقای خاتمی؟ زمان خاتمی. در زمان آقای هاشمی مومنین یک حالت کرخی پیدا کرده بودند. آنقدر شیب ملایم بود در تغییر و جدا شدن، احساس نمیشد. لذا مقابله هم نمیشد. سنت مداوله است. این بحث بعد خودش را نشان میدهد که چقدر نعمت بوده است این. همین نسبت در دوران سابق راه دارد. اینجا که الان این آقا انتخاب شده است در این دوره ها، یک نگاه این است که شکست خوردیم، یک نگاه این است که اصلا شکست در اینجا معنا ندارد. سنت الهی در این مسئله دارد کاری میکند که اصلا به غیر از این امکان پذیر نبود واقعا. نمیخواهیم تایید بکنیم که مردم درست انتخاب کردند، اما میخواهیم بگوییم این سنتی که ایجاد شده است آنقدر در رشد مومنین تاثیر دارد... رویش ها و ریزش ها و محض شدن ها در این نظام جلو میرود. بعد میبینیم چقدر جالب میشود. وقتی نگاه انسان الهی شد، یاس دیگر درش حاکم نمیشود. اصلا انسان به سمت یاس نمیرود. شدیدترین حالت ها را رویش های بالاتر میبیند. در قرآن هم این را آورده است. میگوید اصلا ما بنا نداریم بگذاریم جامعه ایمانی یک جایی برسد که ... تا آن جایی که به محض شدن نرسیدند. بله، اگر محوضت محقق شد، مثل زمان استقرار حکومت حضرت، آنجا آرامش ایجاد میشود. منتها نه آرامش پا روی پا انداختن، آرامش به فعلیت رسیدن محض دین. لذا همه با تمام توان کار میکنند، اما مقابلش... حالا این بحث بعدی اش است. یک بحث مهمی است. یک موقع هایی کفر به محض میرسد، اما در دوران امام زمان ایمان میخواهد به محوضت برسد. این خیلی سخت میشود. این خودش یک سنت است که آنجا محقق میشود. اینجا میگوید لا یلدوا الا فاجرا کفارا، شقاوت به محض رسیده است، لذا عذاب می آید برای کسانی که شقاوتشان محض شده است، اما اگر ایمان به محض برسد چی میشود؟ این هم یک بحث است. آنجایی که شقاوت به محوضت برسد، عذاب الهی نازل میشود. لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا، اما آنجایی که ایمان به محض میرسد یک بحث عالی ای دارد. آن هم از سنت های الهی است. چقدر این بحث ها جایش در حوزه ها انصافا خالی است. سنت های الهی حاکم، سنت هایی که آدم محشور است با آن ها.